

«اجرای موثر» رأی مدنی* (مفهوم، راهکارها و موانع)

حسن محسنی**

استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۸/۲ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۲/۱۹)

چکیده:

حق بر اجرای آرا به حق بر اجرای موثر آرا تحول یافته که هر دو در حق شهروندان به برخوردار از حمایت حقوقی ریشه دارد. اجرای موثر رأی نیازمند پیش‌بینی سازوکارهای روشن و مفید، کم هزینه و سریع، تسهیل کننده دسترسی به اطلاعات مالی محکوم‌علیه و تشویق کننده اجرای ارادی آرا و سرانجام تأمین و آموزش نیروی انسانی متخصص و مستقل و دارای اختیارات قانونی لازم است. با این حال، سیاست‌زدگی مقررات اجرای آرا و نقص ضمانت اجراهای ناظر به اجبار متعهد به انجام تعهدات مالی، سهولت گریز از تعهد پرداخت با اثبات اعسار و تقسیط، به‌ویژه پس از صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۲۲ و بخشنامه اخیر رئیس قوه قضائیه و نیز آسانی ادعای مستثنیات دین بودن و سرانجام طبیعت برخی از رسیدگی‌ها و آرا، مانع تحقق معیارهای اجرای موثر در نظام حقوقی ایران به شمار می‌آیند که ضرورت بازنگری در قوانین را توجیه می‌کند.

واژگان کلیدی:

اجرای موثر، دادرسی منصفانه، دسترسی به اطلاعات مالی، نظارت بر اجرا، تشویق اجرای ارادی، فشار مالی و مدنی، فشار کیفری و بدنی، گریز از پرداخت.

* این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «مفهوم اجرای موثر آرا در اجرای احکام مدنی» است.

Email: hmohseny@ut.ac.ir

** فاکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

برای اطلاع از دیگر مقالات منتشر شده از این نویسنده در همین مجله، به صفحه پایانی این مقاله نگاه کنید.

مقدمه

ممکن است مدیون به میل خود مورد تعهد را اجرا کند که در این صورت چگونگی آن تابع مواد ۲۶۵ تا ۲۸۲ قانون مدنی در باب «وفای به عهد» است. اگر این کار انجام نشد و مدعی از دادگستری دادخواهی کرد و دادگاه پس از رسیدگی به صدور رای مبادرت کرد و این رای منتهی به صدور اجرائیه شد، باز هم محکوم علیه می‌تواند با میل و اراده خود رای را اجرا کند که بدان «اجرای ارادی» می‌گویند. اما اگر چنین نشد محکوم له ناگزیر به استفاده از آئینی است که در ق ام پیش بینی شده تا «اجرای قهری» رای ممکن شود. شیوه اجرای تعهد یا محکوم به، در وفای به عهد و اجرای ارادی موضوعیت ندارد و همین که تعهد انجام و محکوم به به داد برده تحویل شد، مطلوب حاصل شده است؛ اما پرسش این است که اجرای قهری رای باید چگونه باشد؟

در دادرسی منصفانه سخن از «اجرای موثر آرا» است. با این حال، از یک سو مفهوم «اجرای موثر» منعطف است و راه‌های موثر ساختن اجرا چه از منظر ساز و کارهای قانونی و چه از دیدگاه اشخاص درگیر در فرایند اجرا متعدد است. از سوی دیگر، اجرای موثر در مواردی با موانعی روبه رو است مانند سیاست‌زدگی، افراط در اتخاذ ضمانت اجراهای بدنی و کیفری و نقص ضمانت اجراهای مالی و مدنی و سادگی راه‌های گریز از پرداخت. مقاله حاضر راهکارها و موانع اجرای آرای مالی با محکوم به پولی را بررسی می‌کند؛ اگرچه به‌طور کلی حول سایر محکوم به‌ها نیز راه‌حل‌هایی پیشنهاد می‌کند. بر این اساس، نخست به مفهوم اجرای موثر آرای مدنی به‌عنوان یکی از عناصر دادرسی منصفانه (۱) و سپس به برخی راه‌های موثر ساختن اجرای آرای مدنی (۲) و سرانجام به برخی موانع اجرای موثر این آرا (۳) در نظام قضایی ایران خواهیم پرداخت.

۱. موثر بودن اجرا بخشی از معنای دادرسی منصفانه

اسناد و مدارک بین‌المللی و منطقه‌ای و بعضاً قوانین اساسی کشورها نوعی دادرسی را توصیه و تکلیف کرده‌اند که به دادرسی منصفانه یا عادلانه معروف است. این دادرسی از تساوی متداعیین، علنی بودن رسیدگی و استقلال و بی‌طرفی دادگاه و قضات آن سخن می‌گوید. ماده ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸) مهم‌ترین و تاثیرگذارترین سند بین‌المللی است. بند ۱ ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی (مصوب ۱۹ دسامبر ۱۹۶۶) سند بین‌المللی حائز اهمیت دیگری است که با عباراتی مفصل و دقیق‌تر از «حق برخورداری از دادرسی منصفانه» سخن می‌گوید. به این حق حتی در سطح قاره‌ای و منطقه‌ای در اسنادی همچون بند ۱ ماده ۶ «کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (مصوب ۴ نوامبر ۱۹۵۰)» و

ماده ۸ «کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر یا میثاق سن خوزه، کاستاریکا (مصوب ۲۲ نوامبر ۱۹۶۹)» و موادی از «منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم (مصوب ژوئن ۱۹۸۱)» اشاره شده و راهکارهایی برای تضمین اجرای آن پیش‌بینی شده است.

قاره‌های آسیا و اقیانوسیه تنها مناطقی هستند که از وجود چنین اسنادی بی‌بهره هستند. در میان کشورهای اسلامی عضو سازمان کنفرانس اسلامی «اعلامیه اسلامی حقوق بشر» در سال ۱۳۶۹ هـ ش. تصویب و مورد تأیید اجلاس وزرای امور خارجه این سازمان در قاهره رسید که در ماده ۱۹ خود به این حق اساسی بشر بر دادرسی عادلانه تأکید کرده است. (نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۷۰، ۱۲۲-۱۱۳)^۱ این سند که به تعبیر برخی حقوقدانان توانسته تا حدی به معیارهای اسلامی حقوق بشر نزدیک شود (عمیدزنجانی، ۱۳۷۰، ۱۱۳ تا ۱۲۲ و نیز برای دیدن مقایسه‌ای دیگر ر.ک: صفایی، ۱۳۷۰، ۱۵-۲)؛ در حال حاضر در کنار قوانین اساسی بسیاری از کشورها از جمله قانون اساسی ما قابل توجه است. (برای مطالعه در باره اسناد بنیادین ملی ر.ک: کیوانفر، ۱۳۹۰، ۲۸۷ به بعد) اصول ۳۲ تا ۳۹ در قانون اخیر بیانگر وجوب دادرسی منصفانه است.

اجرای موثر رای در چه جایگاهی قرار می‌گیرد؟ در هیچ‌یک از اسناد و قوانین مزبور به لزوم اجرای موثر رای به عنوان یکی از معیارهای تحقق دادرسی منصفانه به صراحت اشاره نشده است. آیا می‌توان گفت همین که حق‌ها و اصول فوق در یک دادرسی محترم شمرده شد، دادرسی عادلانه و منصفانه محقق و حمایت قضایی به نحو کامل انجام شده؟ توجه به واژه دادرسی که ظهور در معنای محاکمه و رسیدگی و احقاق حق دارد می‌تواند موید کفایت انجام دادرسی برای تحقق عدالت و انصاف باشد. به این ظهور و کفایت نباید اعتماد کرد چه، علاوه بر این که اجرای تصمیمات و آرا همیشه به پایان دادرسی موقوف نمی‌شود و اجرای تصمیمات تأمینی و موقتی و اوامر دادگاه نمونه بارز وجوب اجرای آنها در جریان دادرسی و حتی در برخی مواقع پیش از ابلاغ به طرف مقابل است؛ دادرسی چه در معنای مرسوم آن یعنی «محاکمه و تناوب رسیدگی» و چه در معنای دقیق آن به معنای «رساندن داد به دادخواه با اعمال حکم بر موضوع» (ر.ک: محسنی، ۱۳۸۹، ۳۲ به بعد و ش. ۴ به بعد)؛ دربرگیرنده ابزارها و شیوه‌های اجرای رای و اوامر و دستورهای دادگاه است به نحوی که در غیر این صورت منطقیاً برای تصمیمات و آرای غیر قابل اجرای دادگاه فایده‌ای تصور نشده و نمی‌توان گفت بدون وجود راه‌های اجرائی رای، حمایت قضایی و حقوقی از شهروندان در جامعه محقق شده است.

با این کار است که هر دو هدف کوتاه مدت و بلندمدت دادرسی یعنی «تنظیم و توزیع منافع حقوقی در زمان» و «مشارکت در صلح اجتماعی» دست یافتنی می‌شود (Cadiet et alli,

۱. در «سازمان کشورهای عرب» سندی دیگر که تأییدکننده مفاد اسناد فوق‌الاشاره است به‌عنوان «منشور حقوق بشر اتحادیه عرب» در سال ۱۹۹۴ تصویب شده که از اجرای آن گزارشی در دسترس نیست.

دادگاه. راهکارهایی که هم موجب تأمین نظم اقتصادی متداعیین خواهد شد و هم نظم اجتماعی شهروندان، و نظم عملی و حقوقی را به ارمغان خواهد آورد (Vincent et Prévault, 1991, 1-3, n° 2 à 5). پس در این معنا دادرسی منصفانه یا عادلانه عبارت است از «دادرسی که در آن حق دادخواهی شهروندان تأمین و رسیدگی در دادگاهی مستقل و بی‌طرف با رعایت همه تضمینات حقوق دفاعی انجام شده و رای دادگاه به منظور رساندن داد به دادخواه به‌طور موثر و کارآمد اجرا شده است». معنایی که به درستی مورد توجه دیوان اروپایی حقوق بشر در پرونده «هارنسبای علیه دولت یونان» بوده است.

در این دعوا خانم و آقای هورنسبای با تابعیت انگلیسی در سال ۱۹۸۴ از مقامات محلی تقاضای صدور مجوز تاسیس آموزشگاه خصوصی زبان می‌کنند که به علت ممنوعیت اعطای چنین مجوزی به اتباع خارجی مردود اعلام می‌شود. از این تصمیم در دادگاه عالی اداری یونان شکایت شده و به استناد مواد ۵۲ و ۵۹ معاهده تاسیس جامعه اقتصادی اروپا تقاضای ابطال آن می‌شود. این دادگاه در ۱۲ آوریل ۱۹۸۸ حکم به ورود شکایت و ابطال تصمیم مورد شکایت صادر می‌کند. متعاقباً در ۸ اوت ۱۹۸۹ درخواست‌کنندگان مجدداً به استناد رای دادگاه عالی اداری از مقامات محلی تقاضای صدور مجوز می‌کنند که بی‌پاسخ می‌ماند. اقدامات کیفی متقاضیان به طرفیت مقامات محلی در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۳ نیز بی‌نتیجه می‌ماند و تلاش ایشان در مراجعه به دادگاه حقوقی محلی برای دریافت خسارت با تصمیم این دادگاه در سال ۱۹۹۲ مبنی بر صدور قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه اداری رودس (Rhodes) منتهی می‌شود. این دادگاه نیز در ۱۵ دسامبر ۱۹۹۵ رای به قصور مقامات محلی شهر رودس و بی‌توجهی آنان به درخواست‌های متقاضیان و رای دادگاه عالی اداری صادر می‌کند و در مورد خسارات ادعایی به لحاظ عدم کفایت ادله حکم به بی‌حقی صادر می‌کند.

همزمان تقاضاهای متعدد خانم و آقای هورنسبای از مقامات اداری و از جمله وزارت آموزش یونان برای متابعت مقامات از آرا دادگاه‌ها نیز بی‌نتیجه می‌ماند. بر این اساس، با شکایت ایشان موضوع در دیوان اروپایی حقوق بشر طرح می‌شود و این دادگاه در رایی مهم و تاریخی چنین حکم می‌کند: «اگر نظام حقوقی داخلی یک کشور متعهد به نحوی باشد که موجب شود تصمیم نهایی و لازم الاجرای قضایی به ضرر یک طرف اجرا نشود، از حق دسترسی به دادگاه جز توهمی باقی نخواهد ماند. در واقع، نمی‌توان پذیرفت که بند ۱ ماده ۶ تفصیلاً از تضمینات آئین دادرسی (منصفانه، علنی و سریع) متداعیین سخن می‌گوید بدون این که ناظر به اجرای تصمیمات قضایی باشد؛ اگر این ماده صرفاً معطوف به دسترسی به قاضی و جریان رسیدگی باشد، بیم بروز وضعیتی به وجود می‌آید که با اصل حاکمیت قانون منافات

دارد، حال آن که کشورهای عضو با امضای کنوانسیون، این اصل را پذیرفته‌اند. [...] بر این اساس، اجرای یک رای صرف نظر از این که از چه مرجعی صادر شده باشد، باید به عنوان بخشی از معنای واژه دادرسی در ماده ۶ مورد حمایت قرار گیرد. در نتیجه با توجه به گذشت بیش از ۵ سال از آغاز اقدامات اجرائی رای نهایی و لازم الاجرای قضایی، در این پرونده مقامات دولت یونان بند ۱ ماده ۶ کنوانسیون را نقض و از هرگونه اثر مفید تهی کرده‌اند» (Hornsby v. Greek, 19 march 1997, § 40, GACEDH n°32 / CEDH, 19 mars 1997, Hornsby c/) (Grèce).

تا قبل از رای هورنسبای که مبدع تحولی بزرگ در این باره است اجرای یک تصمیم قضایی صرفاً از منظر «مهلت معقول و متعارف» ارزیابی می‌شد (CEDH, 25 oct. 1988, Martins) ; Série A, n° 143, § 44, 24 mars 1994, Silva Pontès : Série A, n° 286-A § 33 ; Rev. Justices 1995, n° 1, p. 170 obs. Cohen-Jonathan et Flauss, 26 sept. 1996, Zappia et Di Pedde c/Italie : JCP 1997, I, 4000, n° 28, obs. Sudre ; D. 1997. somm. 209, obs. Fricéro. Cité par : Guinchard et alii, 2007, p:918, n° 477, note 2. یعنی دوره زمانی که داخل در زمان مورد نظر برای تشخیص این مهلت بود و به درستی نمی‌توانست موقعیت حق بر اجرای موثر آرا را مشخص کند. پس از آن دیوان اروپایی حتی در فرضی نیز که اجرا با تاخیر نبوده، دولت متعاقد را به واسطه تخطی از حق بر دادرسی منصفانه مسئول تلقی می‌کرد. (CEDH, 28 sept. 1995, Scollo c/ Italie : série A, n° 315-C, § 44; Cité par: Guinchard, et alii, 2007, 918, n° 477 (note 3. تصمیمات متعدد دیگر بوسیله دیوان اروپایی بر اساس استدلال رای هورنسبای علیه دولت یونان صادر شد به گونه‌ای که در حال حاضر به تعبیر برخی از استادان «حق اجرای رای» جای خود را به «حق بر اجرای آرا به عنوان بخشی از عناصر تشکیل دهنده دادرسی» داده است (Guinchard, et alii, 2007: 920). به بیان دیگر، منطق موثر بودن و کارآمدی به عنوان تضمینی جدید برای تحقق دادرسی عادلانه معرفی شده است (Van Compernelle, 2005, 653) که بی-گمان موجب اجرای کارآمد نظام حقوقی (Hébraud, 1957, 173) و ارتقای رضایت مراجعه‌کنندگان به دادگستری خواهد شد. این حق به‌طور کلی در راستای حقوق اساسی شهروندان در برخورداری از حمایت قضایی است که مورد اخیر در بسیاری از نظام‌های حقوقی شناسایی شده است (درباره ارتباط اجرا با حقوق اساسی ر.ک: Kerameus, 2002, 12-15).

بر این اساس به نظر می‌رسد برای این که عقلا و منطقاً بتوان در یک نظام قضایی برای دادخواهی، رسیدگی و دادرسی فایده‌ای در نظر گرفت، لازم است «حق اجرای موثر آرا» شناسایی شود. مفهوم دادرسی منصفانه این امکان را فراهم می‌کند که این حق در کنار حق دادخواهی و رعایت حقوق دفاعی و وجوب استقلال و بی‌طرفی دادگاه مورد توجه قرار گیرد؛ معنایی که مورد توجه طراحان «اصول آئین دادرسی مدنی فراملی» نیز قرار گرفته که خود نشان

دهنده میزان توجه به مقوله اجرای موثر آرا در کنار سایر اصول بنیادین دادرسی است.^۱ نگرش نتیجه‌گرا به این حق نیز منطقی مانع از اختصاص آن به تصمیم مرجع قضایی خاصی خواهد شد؛ با وجود این، در بند آتی تلاش می‌کنیم برخی راه‌های موثر ساخت اجرای آرای مدنی را در نظام قضایی بررسی کنیم.

۲. برخی روش‌های موثر ساختن اجرای آرای مدنی

اجرای رای از نظر نحوه دخالت اراده محکوم‌علیه به دو شیوه اجرای ارادی یا طوعاً و اجرای قهری تقسیم می‌شود و از منظر امکان اجرای آنچه به تعبیر ابرو (Hébraud, 1957, 174) در منبع منحصراً اجرا یعنی «رای» آمده، به اجرای مستقیم و اجرای معادل تقسیم می‌شود. اگر محکوم‌علیه پس از صدور اجرائیه خود مبادرت به اجرای رای وفق محکوم به کند این اجرا طوعاً و ارادی است و اگر به طرق قانونی و قهری محکوم به یا معادل آن وصول و به دادبرده ایصال شود اجرا قهری خواهد بود (Wiederkehr, 1991, 3, n° 11). مبنای تقسیم اجرای مستقیم و اجرای معادل به نوع تعهد موجود قبل از رای باز می‌گردد. در راه‌های موثر شدن اجرا سخن بر سر شیوه اجرای قهری است و اجرای مستقیم یا معادل هم در هر دو شیوه اجرای قهری و ارادی قابل بررسی است. برخی از راه‌های موثر ساختن اجرا ریشه در مقررات ناظر به اجرا دارند و برخی دیگر به اشخاص درگیر در امر اجرا و اختیارات قانونی آنان وابسته‌اند که ذیلاً بررسی می‌شوند.

وضع قوانین خاص با هدف فراهم آوردن ساز و کارهای روشن و مفید اجرا، مهم‌ترین راه موثر ساختن اجرا است. از تاریخ حقوق کشور در خصوص شیوه اجرای آرا سابقه قابل اتکایی نمی‌توان یافت. ممتنع می‌کند پذیرش این دیدگاه که مراجع قضایی کشور قبل از قانون موقتی اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۹ ذی قعدة ۱۳۲۹ قمری دخالتی در امر اجرا نداشته‌اند.

با وجود این، از برخی عناوین و سمت‌های تاریخی همچون «تقاضا»، «ملازمه مدیون»، «کیفر دادن مماطل»، «محصل» و «جابر» می‌توان دریافت که بیشترین کوشش در امر اجرا باید از سوی محکوم‌له انجام می‌شد. برخی نظرات فقهی نیز موید این دیدگاه است که مدعی و ثالث حتی بدون امر حاکم می‌توانند به اجرای رای اقدام کنند (ملحقات عروه الوثقی: ۴۹، نقل از: جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷، ۸ ش ۷) و حتی استمداد از حاکم جابر برای اجرای رای جائر بوده است (جامع

۱. اصل ۲۹: اجرای موثر: «طرفین باید بتوانند از آئینی استفاده کنند که اجرای سریع و موثر آرا از جمله آرا مربوط به محکومیت‌های مالی، محکومیت به پرداخت خسارت و هزینه، قرارها و اقدامات موقتی را تضمین می‌کند». ر. ک: غمامی و محسنی، ۱۳۹۰، ۱۸۱ تا ۱۸۴.

الشتات: ۷۱۱ و ۷۱۳، نقل از: جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷، ۱۴ و ۱۵، ش. ۱۸ و ۱۹، اگر چه استاد جعفری لنگرودی به شدت این دیدگاه‌های فقهی را در اثر گرانسنگ خود مورد نقد قرار داده‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷، ۸ تا ۱۰، ش. ۸ تا ۱۰).

پس از مشروطیت و تاسیس عدالتخانه، کم کم مقررات دادرسی و اجرا وضع می‌شوند که یکی از مهم‌ترین نمونه‌های آن قانون یاد شده است (برای مطالعه پیرامون نظام اجرای احکام به موجب آن قانون ر.ک: جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶: ۲۵ تا ۱۱۸). این قانون در مواد ۱۳۸ تا ۱۴۱ در خصوص اجرای احکام محاکم صلحیه و مواد ۴۷۳ تا ۴۷۷ حول اجرای موقت احکام و مواد ۵۹۹ تا ۷۵۶ در باب اجرای احکام محاکم عدلیه به مقوله اجرای رای پرداخته که به‌رغم برخی کوشش‌ها برای وضع قوانین جدیدتر^۱ تا نیمه دوم دهه پنجاه در کشور لازم الاجرا باقی ماند. اجرای رای ورشکستگی یعنی «آئین تقسیم و توزیع» نیز مشمول مقررات مفصل قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ و قوانین مرتبط قرار گرفت (مواد ۴۱۲ به بعد). با این حال، در اول آبان ۱۳۵۶ مقنن طی ماده ۱۸۰ تفصیلاً مقررات اجرای احکام مدنی را وضع کرد که در نوع خود از مهم‌ترین قوانین کشور است. در این قانون تلاش شده با ادبیاتی روان و نو، تجربیات حاصل اجرای قانون اصول محاکمات حقوقی در قالب وضع قرار گیرد و از اشکالات و ابهامات مقررات سابق کاسته شود. به درستی قانون اجرای احکام مدنی سال ۱۳۵۶^۲ را باید قانونی روشن و مفید توصیف کرد، اگر چه برخی مقررات مبهم در آن دیده می‌شود. برای نمونه در تشخیص مرجع رفع اشکال اجرائی، حل اختلافات ناشی از اجرای حکم و اختلافات راجع به مفاد حکم در مواد ۲۶ تا ۳۰ بحث‌ها و گفتگوهای مطروح است (ر.ک: مهاجر، ۱۳۸۳، ۱۰۱ تا ۱۱۸). اما به‌طور کلی نمی‌توان این قانون را در زمان خود قانونی نامناسب تشخیص داد. ساز و کارهای پیش بینی شده در این قانون در خصوص توقیف و فروش اموال منقول و غیرمنقول منطقی و معقول به نظر می‌رسند. با وجود این، مقررات اجرای احکام مدنی ایران از جهات متعدد ناقص و دارای ایراد است که خود بیشترین ضربه را به پیکره احقاق حق می‌زند و ما در بند آتی بدان خواهیم پرداخت.

وضع مقرراتی که اجرای سریع و کم هزینه را تأمین می‌کنند راهکاری دیگر برای موثر ساختن اجرا است. سرعت و هزینه دو معیار ارزیابی اقتصادی مقررات حقوقی هستند که در تحلیل مقررات اجرای حق یا به عبارت دیگر مقررات تضمین کننده حقوق نقشی عمده دارند. موضوع ارزیابی اقتصادی مقررات آئین دادرسی، کارایی و کیفیت آن است؛ روشی که به دنبال

۱. ر.ک: «لایحه قانونی اجرای احکام ۱۳۱۹» که در ۳۷۶ ماده مقررات جامع و مفصلی در این زمینه پیشی بینی کرده است.

ر.ک: جعفری لنگرودی، ۱۳۷۶، ۱۱۸ تا ۱۷۴.

۲. زین پس: قائم

برآورد میزان رضایت متداعیین است. (ر.ک: محسنی، ۱۳۸۹: ۲۸۳ به بعد، ش. ۹۹ به بعد). در خصوص مقررات اجرای احکام مدنی تا کنون چنین ارزیابی انجام نشده. از یک سو، مقوله اجرای موثر و کارآمد رای خود با ارزیابی روش‌ها و شیوه‌های اجرا سروکار دارد و از سوی دیگر، به این دلیل که در این مرحله عمدتاً دادرسی و رسیدگی به معنای خاص صورت نمی‌پذیرد، تشخیص کیفیت اجرا به مطلوبیت وصول محکوم‌به به دادبرده وابسته خواهد بود. بر این اساس، بر خلاف جریان دادرسی که در آن به ارزیابی تسریع در دادرسی از منظر متداعیین پرداخته می‌شود، در اجرای احکام ملاک قضاوت و ارزشگذاری برداشت محکوم‌له است. با وجود این، در بررسی هزینه‌ها هم رضایت محکوم‌له و هم محکوم‌علیه مورد توجه قرار می‌گیرد. بر این بنیاد، از جهت سرعت به نظر می‌رسد این قانون دارای راه حل‌های متفاوت نیست و در آن جز ذکر این که به محض ابلاغ اجرائیه به محکوم‌علیه، شخص اخیر مکلف است ظرف ۱۰ روز مفاد آن را به موقع اجرا گذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم به بدهد و در صورتی که خود را قادر به اجرای رای نداند ظرف مهلت مزبور صورت جامع داریی خود را به قسمت اجرا تسلیم کند و اگر مالی ندارد صریحاً اعلام کند.

اثر تعیین این مدت در جرم انگاری برخی اعمال محکوم‌علیه نمود می‌یابد به نحوی که اگر ظرف سه سال از تاریخ انقضای این مهلت معلوم شود که محکوم‌علیه قادر به اجرای حکم و پرداخت محکوم به بوده ولی برای فرار از آن، اموال خود را معرفی نکرده یا صورت خلاف واقع از داریی خود داده تا خود را متعسر از اجرای تمام یا قسمتی از اجرائیه واکرد کند به حبس از ۶۱ تا ۱۸۰ روز محکوم خواهد شد (ماده ۳۴ ق ا.م همچنین ر.ک: ماده ۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۷۷). مقنن در ماده ۳۵ بر بدهکاری که در مدت ۱۰ روزه قادر به پرداخت نیست تکلیف کرده هر زمان که قدرت پرداخت تمام یا قسمتی از محکوم‌به را یافت آن را پردازد و در صورتی که ظرف یک ماه از تاریخ تمکن از پرداخت آن امتناع کند به مجازات فوق‌الذکر محکوم خواهد شد. در این مواد علاوه بر این که کیفر جز با شکایت شاکی خصوصی تعقیب نمی‌شود (تبصره ۲ ماده ۳۵ این قانون) و حسن نیت بسیار بالا برای محکوم‌علیه فرض شده، ساز و کار موثری برای تحت مراقبت قرار گرفتن مدیون و کشف سوء استفاده‌های احتمالی وی پیش‌بینی نشده است.

وانگهی، نظام اجرای احکام مدنی مورد توجه در این قانون، چه در خصوص یافتن اموالی از محکوم‌علیه و چه در زمینه تعقیب کیفری وی در فرض ارائه صورت خلاف واقع و فرار از دین، نظامی است مبتنی بر درخواست و ابتکار عمل محکوم له؛ امری که در وضعیت اقتصادی کنونی وصول محکوم به به وی راه، اگر نگویند به چیزی دیگر، به بخت او وابسته می‌کند. با

وجود این، به‌طور نوعی و در مقایسه با قانون آئین دادرسی مدنی^۱ مهلت‌ها و مواعد در این قانون کوتاه‌تر از سایر قوانین است که به نظر ریشه در تسریع کار دارد. برای نمونه اجرای رای به محض گذشت ۱۰ روز از تاریخ نشر آگهی برای محکوم‌علیه مجهول‌المکان بدون نیاز به نشر مجدد در جریان اجرا، انجام می‌شود (ماده ۹ این قانون در مقایسه با ماده ۷۳ ق آد) و مهلت اعتراض به نظر کارشناس ارزیابی قیمت مال مورد توقیف (ماده ۷۵ این قانون در مقایسه با ماده ۲۶۰ ق آد) سه روز است.

از منظر هزینه‌های اجرائی نیز به نظر رویه‌ای غیرانتفاعی مورد توجه مقنن قرار گرفته است. نخست این که مقنن دریافت حق اجرای رای را صرفاً برای یک‌بار مجاز اعلام کرده حتی اگر طولانی شدن اجرا موجب بلااثر شدن آن شود (ماده ۱۶۸ ق آد) و دوم آن که هزینه‌های اجرائی محدود است به پنج درصد محکوم به وجه نقد یا بهای خواسته و ده درصد اجاره بهای سه ماه در تخلیه اموال غیرمنقول و در مواردی که قانوناً تقویم خواسته لازم نیست، بین هزار ریال تا پنج هزار ریال به عنوان حق اجرا و هزینه‌های ضروری برای اجرای حکم مانند حق الزحمه کارشناس و خبیره و ارزیاب و حفاظت از اموال (مواد ۱۵۸ و ۱۵۹ این قانون). سوم آن که بر محکوم به تا مبلغ ۲۰ هزار ریال حق اجرا تعلق نمی‌گیرد (ماده ۱۶۰ این قانون). این دیدگاه همچنین از توجه به ماده ۱۶۰ این قانون که مقرر می‌دارد در صورت سازش طرفین یا تعیین ترتیبی بین ایشان برای اجرای حکم حق اجرا نصف می‌شود به روشنی قابل درک است. از این تحلیل می‌توان دریافت که اگر چه هزینه‌های اجرائی در نظام قضایی ایران نمی‌تواند مانعی جدی در مقابل حق اجرای موثر آرا باشند، ولی وابستگی زیاد این نظام به ابتکار عمل محکوم له در معرفی اموال محکوم‌علیه و ارائه طریق برای اجرا (ماده ۳۷ این قانون) و اعتماد بسیار زیاد به حسن نیت محکوم‌علیه در اجرای رای و نبود مراجع و مقامات قانونی که بتوانند اطلاعات مدیونین را در اختیار مقام اجرا قرار دهند، فرایند اجرا را با اطاله جدی مواجه کرده است.

تأمین، آموزش و به‌کارگیری نیروی انسانی متخصص در امر اجرا که دارای اختیارات متمایز و کافی باشد راهی دیگر برای موثر ساختن اجرا است. نظام قضایی ایران امر اجرای رای مدنی و نیز آرای ناظر به ضرر و زیان جرائم را که از دادگاه‌های کیفری صادر شده باشند، بر دوش «مدیر اجرا»، «مامور اجرا» یا «دادورز» و، اصولاً، «قاضی دادگاه صادر کننده رای بدوی» نهاده است. محکوم‌له نیز می‌تواند برای شیوه اجرا بدون دخالت در وظایف دادورز ارائه طریق کند (ماده ۳۷ این قانون).

۱. زین پس: ق آد.

رئیس و ناظر اجرای رای و نیز صادر کننده برگه اجرائیه، قاضی دادگاه صادر کننده رای بدوی است حتی اگر این رای در مراجع بالاتر مورد بازبینی قرار گرفته باشد (ماده ۵ ق ام ناظر به ماده ۴۰ آئین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات سال ۱۳۸۷). مدیر اجرا که تحت ریاست و مسئولیت دادگاه انجام وظیفه می‌کند در حال حاضر همان مدیر دفتر شعبه دادگاه عمومی ذیصلاح برای صدور اجرائیه است که همزمان این مسئولیت را نیز بر دوش دارد. (ماده ۱۲ ق ام و تبصره ۱ ماده ۳۴ آئین نامه فوق الذکر)

دادورز نیز که تحت نظر مدیر اجرا فعالیت می‌کند، شخصی است که مدیر اجرا پس از ابلاغ اجرائیه نام وی را در ذیل اجرائیه نوشته و عملیات اجرائی را به او محول می‌کند (ماده ۱۲ ناظر به ماده ۲۳ ق ام). ضابطین دادگستری، نیروهای انتظامی و نظامی و رئیسان سازمان‌های دولتی و وابسته به دولت و موسسات عمومی نیز در چارچوب وظائف، مجری دستورهای مقام اجرای رای خواهند بود (ماده ۳۹ آئین نامه فوق الذکر) و نتیجتاً امکان مراجعه به ایشان به‌طور مستقیم برای اجرا وجود ندارد. واقعیت این است که آن چنان که استاد جعفری نوشته‌اند: «مسائل اجرای احکام مدنی از پیچیده‌ترین و دشوارترین مسائل حقوقی است. تا جایی که امروزه برای اجرا احکام مدنی از قضاوت سالخورده و باتجربه که دانش وسیع دارند استفاده می‌شود. زیرا او است که می‌تواند حکم را به ثمر برساند.» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۷: ۸، ش. ۸).

این حقیقت، ایجاب می‌کند که برای به ثمر رساندن حکم، اشخاص متخصص و کارآزموده به خدمت گرفته شوند حال آن که در نظام قضایی ایران وجود دوره‌های آموزشی و تخصصی اجرای آرا و برگزیدن قضاوت و مدیران اجرا و دادورزان از میان این آموزش دیدگان دیده نمی‌شود. قاضی اجرا همان رئیس شعبه دادگاه نخستینی است که رای بدوی را صادر کرده. او علاوه بر مسئولیت‌های حرفه‌ای قضایی ناگزیر است دستورها و اوامر اجرا را صادر کند.

به بیان دیگر، در حال حاضر سه مسئولیت عمده بر دوش رئیس شعبه دادگاه نخستین حقوقی است: تصدی به منصب قضا در شعبه مربوط؛ تصدی در مقام قاضی تجدید نظر نسبت به آرای صادره از سوی قاضی شوراهای حل اختلاف واقع در حوزه قضایی مربوط (ماده ۳۱ قانون شوراهای حل اختلاف مصوب ۱۳۸۷) و قاضی اجرای آرای صادره از شعبه مربوط (ماده ۵ ق ام). این تعدد مسئولیت بدان سان که گفته شد در خصوص مدیران اجرا نیز دیده می‌شود. مدیر اجرای هر شعبه، مدیر دفتر همان شعبه است؛ امری که موجب تداخل مسئولیت‌ها و تراکم کارها می‌شود. دادورزان یا ماموران اجرا نیز اگر چه مسئولیت حرفه‌ای معین بر دوش دارند و تداخل مسئولیت‌ها در ایشان دیده نمی‌شود؛ ولی به هر روی تحصیل تجربیات حرفه‌ای آن‌ها منوط به گذشت زمان و کارورزی است.

بر این بنیاد، به نظر می‌رسد در نظام حقوقی ایران ضرورت تفکیک مسئولیت‌های ناظر به اجرای رای از وظایف قضایی و دفتری بسیار جدی است. در حقوق فرانسه به موجب مواد ۵ و ۱۰ قانون ۹ ژوئیه ۱۹۹۱ و مواد ۶ تا ۷ مصوبه قانونی ۳۱ ژوئیه ۱۹۹۲ و مواد ۵-۲۱۳ و ال ۶-۲۱۳ قانون سازماندهی قضایی، اصولاً «قاضی اجرا» رئیس دادگاه شهرستان است. او به منظور انجام بهتر مسئولیت‌ها قادر است امور تحت صلاحیت خود را به یک یا چند قاضی واگذار کرده و دوره و قلمرو محلی فعالیت آن‌ها را مشخص کند (Les Donniers, 2008, 32 à 39, n° 84-110) تا بدین وسیله از تداخل مسئولیت‌های اجرا و قضا کاسته شود. همچنین، «مامور اجرا و توقیف» (Huissier de justice) به‌عنوان شخص دوم آئین اجرای رای دارای مسئولیت‌های مهمی در نظام حقوقی این کشور است که حتی اخیراً در خصوص صلاحیت گردآوری اطلاعات مالی مدیون از مراجع مالی این کشور اختیاراتش افزایش قابل توجهی داشته است.

این مامور نماینده مراجعه‌کننده است و تحویل عنوان قابل اجرا به وی، نمایندگی قانونی برای او ایجاد می‌کند تا از جانب ذی‌نفع اقدام به اجرا کند. او مسئول جهت‌دهی به فرایند اجراست. وی در این کار مستقل است و اگر ترتیبی که بستانکار پیشنهاد می‌کند به نظرش غیرمجاز باشد یا این که هزینه‌های اجرا بیش از مبلغ مورد اجرا باشد، می‌تواند از اجرا امتناع کند مگر این که مورد از سوی قاضی اجرا به وی ارجاع شده باشد (Vincent et Prévault, 1991, 13, n° 7). در کنار این اشخاص حرفه‌ای، دادستان شهرستان علاوه بر بهره‌مندی از اختیارات قانونی جستجوی اطلاعات مدیونین، به عنوان مدعی العموم قانوناً مکلف به کمک کردن به بستانکاران اجرائی است. همچنین وی در هر مورد که نظم عمومی دخالت دارد باید در امر اجرا مداخله کند (مواد ۱۱ و ۱۲ قانون ۹ ژوئیه ۱۹۹۱). مقامات اداری دولت همچون شهرداری، پلیس، فرماندار و غیره حسب مورد در امر اجرا، البته به‌طور غیرمستقیم و با دستور مقامات صالح در اجرا، دخالت می‌کنند (Les Donniers, 2008, 52-58, n° 152 à 172). بر این اساس، به نظر می‌رسد میزان بهره‌مندی نظام قضایی ایران از منابع انسانی متخصص مستقل و ناظر فرایند صحیح اجرا چندان قابل توجه نباشد به ویژه آن که مامور اجرا که بخش مادی اجرا را بر عهده دارد هم از ناحیه مدیر اجرا و قاضی دادگاه فاقد استقلال است و هم از جهت یافتن اموال وابسته به ابتکار عمل محکوم له است.

پیش‌بینی مقرراتی که امکان دسترسی به اطلاعات مالی محکوم‌علیه را برای مقامات قانونی فراهم می‌کند بر کارآمدی اجرا اثر جدی دارد. ق‌ا‌م مصوب ۱۳۵۶ اصل را بر درخواست محکوم‌له برای اجرای حکم مقرر کرده است (قسمت اخیر ماده ۲ این قانون). این ماده نه تنها از حق بر اجرای رای سخن می‌گوید بلکه به عنوان یک اصل آغاز همه اقدامات اجرائی را منوط به ابتکار عمل محکوم‌له می‌کند.

به بیان دیگر، در هر مورد که شخصی قصد اجرای رایی را دارد خود باید به دادگاه مربوط رفته و همه مقدمات از جمله درخواست صدور اجرائیه، معرفی اموال محکوم‌علیه، تعیین محل آنها و غیره را انجام دهد. اجرا نیز به موجب اجرائیه انجام می‌شود مگر در مورد آرای اعلامی و یا آرای که دولت یا سازمان‌ها و موسسات وابسته مجری آنها هستند (ماده ۴ این قانون). پس از درخواست محکوم‌له، دادگاه در صورت پذیرش و وجود شرایط، آن را به مدیر اجرا ارجاع کرده و در نهایت اگر محکوم‌علیه طوعاً رای را اجرا نکند، دادورز وارد عمل شده و مبادرت به انجام عملیات مقتضی برای اجرا می‌کند (مواد ۱۹، ۲۱ و ۴۱ این قانون).

با این حال، جز در مورد تسلیم عین معین منقول یا غیرمنقول، خلع ید از ملک، و انجام عمل معین و تعیین تکلیف زرع که در آنها می‌توان اقدامات دادورز را تصور کرد (مواد ۴۱ به بعد این قانون) در سایر مواردی که محکوم به پرداخت مبلغی است، دادورز فاقد اختیارات قانونی برای شناسایی و توقیف اموال محکوم‌علیه بوده و وابسته به درخواست و ابتکار عمل دادبرده است (مواد ۴۹ و ۵۰ این قانون). از قانون تازه تصویب «انتشار و دسترسی آزاد به اطلاعات» مصوب ۱۳۸۸/۵/۳۱ نیز تکلیفی برای قاضی دادگاه، مدیر اجرا یا دادورز جهت جستجوی اطلاعات مالی محکوم‌علیه به دست نمی‌آید اگر چه قانون اخیر حق دسترسی آزاد به اطلاعات شخصی و عمومی را به شهروندان حتی بدون پرسش پیرامون علت توجیهی اعطا کرده است (مواد ۶ الی ۸ این قانون). دخالت دادستان نیز در امر اجرا صرفاً محدود به برخی اقدامات در راستای تضمین اجرای صحیح قانون است؛ از جمله حضور نماینده دادسرا در فرایند فروش مال غیرمنقول (ماده ۱۲۵ ق.ا.م). در نظام حقوقی فرانسه آن چنان که اشاره شد دادستان شهرستان ناظر و مراقب اجرای آرا و اسناد است (ماده ۱۱ قانون ۹ ژوئیه ۱۹۹۱).

او به درخواست مامور اجرا در فرض بروز مشکلات اجرا مانند عدم دسترسی به نشانی مدیون، اطلاعات مربوط به حساب‌های بانکی وی، هویت کارفرما و مدیونین احتمالی او اقدامات لازم را برای گردآوری این اطلاعات جهت تحقق اجرا انجام می‌دهد (ماده ۳۹ قانون فوق الذکر). در این صورت، دادسرا می‌تواند اطلاعات مورد نیاز را از همه نهادها و موسسات دولتی و اداری و نیز موسساتی که مدیون در آن جا هرگونه حساب و از جمله حساب سپرده دارد مطالبه کند (بندهای ۱ و ۳ ماده ۴۰ قانون فوق الذکر). اگر ظرف ۳ ماه از تقاضای دادسرا پاسخی حاصل نشود، تقاضا بی‌اثر تلقی می‌شود و مامور اجرا مراتب را به مراجعه‌کننده خود اطلاع می‌دهد. در هر صورت ذی‌نفع قادر است بر اساس اطلاعاتی دیگر تقاضای ادامه اجرا را بکند. (بند ۳ ماده ۴۰ قانون فوق)

اختیارات مشابه اما افزایش یافته‌ای برای شخص مامور اجرا و توقیف که نماینده بستانکار است و از استقلال کاری برخوردار است در گردآوری اطلاعات لازم مدیون به موجب قانون

شماره ۲۰۰۴-۱۳۰ مورخ ۱۱ فوریه ۲۰۰۴ فراهم شده است: اولاً، مستقیماً از اداره مالیات نام و مشخصات موسساتی را که مدیون نزد ایشان حساب دارد دریافت کند؛ و ثانیاً، می‌تواند به پرونده حساب‌های بانکی و مشابه آن‌ها که با وزارت دارایی مربوط است دسترسی داشته باشد بی آن که موانع اسرار حرفه‌ای از سوی این مراجع قابل طرح باشد (Les Donniers, 2008, 52-). چنین روش‌هایی در نظام اجرای آرای کشور ما دیده نمی‌شود و مأمور اجرا علاوه بر نداشتن ابتکار عمل در امر گردآوری اطلاعات برای اجرا، مکلف است تحت نظر مدیر اجرا و قاضی دادگاهی که اجرا را انجام می‌دهد فعالیت کند؛ امری که تحقق اجرای موثر در نظام حقوق ما را با توجه به ناتوانی عملی که بستانکاران در شناسایی اموال مدیونین دارند و به‌طور کلی نظارت مناسب برای جلوگیری از اختفای اموال وجود ندارد و بالجمله همان‌طور که گفته شد کیفر این قبیل اعمال نیز طبعاً خصوصی است، با مشکل مواجه می‌کند.

پیش‌بینی مقرراتی که بتواند محکوم‌علیه را به اجرای ارادی رای تشویق کند. مطلوب آن است که محکوم‌علیه طوعاً مفاد رای را اجرا کند. پس، یکی از روش‌های اجرای موثر رای باید پیش‌بینی مقرراتی باشد که اجرای ارادی رای را تسهیل کند. یکی از مهم‌ترین اقدامات برای این کار، ایجاد نوعی تخفیف در هزینه‌های اجرا است که مورد توجه مقنن در ماده ۱۶۰ ق.ا.م.ق قرار گرفته است. بر اساس این ماده اگر طرفین سازش کنند یا برای اجرای رای ترتیبی معین نمایند، حق اجرای رای به نصف تقلیل می‌یابد. سایر مواردی که می‌توانند در تشویق بدهکاران برای اجرای ارادی موثر باشند؛ مانند تخفیف در خسارات تاخیر در ادای دین، دریافت جایزه خوش‌حسابی، کاستن از آثار اجتماعی برخی آرا مانند حذف آثار سوء مالی و اعتباری ناشی از صدور چک بلامحل در بانک و موسسات مالی و دریافت بخشی از هزینه‌های دادرسی، نه تنها مورد توجه مقنن قرار نگرفته است بلکه به نظر می‌رسد جرم‌انگاری تهیه صورت‌داری غیرواقعی و فرار از دین نیز بدان نحو که در مواد ۳۴ و ۳۵ قانون فوق‌الذکر و ماده ۴ قانون نحوه وصول محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ آمده است به عنوان ضمانت اجرای عدم همکاری در اجرای رای، عملاً با صدور رای وحدت رویه شماره ۷۲۲ و بخشنامه اخیرالصدر رئیس‌قوه قضائیه که در سطور آتی مورد اشاره قرار می‌گیرد، فاقد کارایی لازم برای جلب تمایل مدیون به اجرای ارادی رای است.

۳. برخی موانع اجرای موثر آرا مدنی

برخی از آنچه به عنوان موانع اجرای موثر تلقی می‌شوند در بند پیشین و در چارچوب نقد وضعیت موجود مورد بررسی قرار گرفت؛ اما در این بند به برخی موانع اثرگذار بر فرایند اجرا

پرداخته می‌شود که حتی در نظام حقوقی که راهکارهای پیشنهاد شده در بند پیشین را تأمین کند، بر سر راه فرایند اجرا مانع ایجاد می‌کند.

این سخن را باید تأیید کرد که مقررات اجرای آرا همواره در مورد اجرای احکام دادگاه‌های خارجی سیاست‌زده هستند (Théry, 2004, 492). برای نمونه ق‌ا‌م در ماده ۱۶۹ خود در خصوص این قبیل احکام، حکم مفصلی را پیش بینی کرده است. دقت در بندهای ۱، ۲، ۳، ۵، ۶ و ۷ این ماده به روشنی نشان می‌دهد که در مورد این آرا تحقق قید و بندهای نظام سیاسی - حقوقی ایران بر اجرای آرا ترجیح داشته است. این ترجیح، که ریشه در مصالح و مبانی دارد را می‌توان آن‌چنان که استاد محترم نوشته‌اند با حق حاکمیت ملی کشور در قلمرو سیاسی خود توجیه کرد. (الماسی، ۱۳۶۹، ۸۰). از این رو، لازم است یک رای خارجی قبل از اجرا در قلمرو حاکمیت ملی کشور دیگر نخست مورد شناسایی قرار گرفته و سپس اجرا شود. با وجود این، به نظر می‌رسد این نوع نگرش سیاسی به مقررات اجرای احکام در نظام حقوقی ایران فقط مخصوص آرای خارجی نباشد. گاه مقنن بر پایه برخی سیاست‌های حقوقی، اجرای آرا علیه بعضی از نهادها در جریان دادرسی را، مانند شهرداری، طی شرایط خاصی مجاز اعلام کرده (ر.ک: قانون منع توقیف اموال منقول و غیرمنقول متعلق به شهرداری‌ها مصوب ۱۳۶۱/۱۲/۱۴) و وصول محکوم به از دولت را مشمول قانون مخصوصی کند (ر.ک: قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵/۸/۱۵. ر.ک: رستمی و سپهری، ۱۳۸۹).

به موجب این قوانین و مقررات شخصیت محکوم‌علیه مورد توجه قرار می‌گیرد و قیود و موانعی، در مقایسه با قواعد عمومی اجرای آرا، برابر محکوم لهم قرار می‌گیرد. این نوع نگرش و سیاست را اگر چه به جهاتی همچون نیاز دولت به تأمین اعتبار در بودجه عمومی سالیانه کشور برای تأمین اعتبار محکوم به و تعلق نهایی اموال شهرداری به عموم و تبعاً منع توقیف آنها در جریان دادرسی به واسطه ایجاد خلل در کارکرد این نهاد مدنی می‌توان توجیه کرد اما به هر ترتیب از این جهت که از قواعد عمومی اجرای آرا عدول می‌کنند موجب ایجاد مانع، هر چند موقتی، در جریان اجرا می‌شوند. با این حال، این موانع را باید مانع ظاهری در مقابل اجرای موثر آرا دانست. چه، امکان دسترسی به محکوم به پس از گذشت مدتی فراهم می‌شود.

اجبار متعهد به انجام موضوع تعهد یا به عبارت دیگر اجرای مستقیم رای در نظام حقوقی ایران با ایراداتی روبه‌رو است که در میزان تحقق اجرای موثر آرا در نظام قضایی ما اثر دارد. برای نمونه، ضمانت اجرای عدم انجام عملی که محکوم‌علیه باید شخصاً انجام دهد و شخص دیگری قادر به انجام آن نیست؛ مطابق ماده ۴۷ ق‌ا‌م ناظر به ماده ۷۲۹ ق‌ا‌م

سابق مصوب ۱۳۱۸، تعیین مدت و مبلغی به عنوان جریمه تأخیر بوسیله دادگاه است.^۱ در خصوص بقای این ضمانت اجرا، با توجه به نسخ ق آدم ۱۳۱۸، در نظام حقوقی ایران گفتگو است. (ر.ک: شمس، ۱۳۸۸: ۳۲۹ و ۳۳۰، ش. ۷۲۸ و نیز: مهاجری، ۱۳۸۳: ۱۸۱ تا ۱۸۶، ش. ۲۸۰ تا ۲۸۷؛ و نیز: حسینی، ۱۳۸۷: ۱۲۳؛ مدنی کرمانی، ۱۳۸۵: ۸۲ تا ۸۴؛ حیاتی، ۱۳۹۰، ۱۳۶ تا ۱۴۱)، حال آن که، نپذیرفتن دیدگاهی که منتهی به لازم الاجرا بودن این ماده شود موجب ایجاد نقص بر بدنه اجرای حکم می‌شود. از این رو، باید نظری را تأیید کرد که بر بقای این راهکار تأکید دارد. در توجیه این دیدگاه به نظر توجه به این استدلال بسنده خواهد بود که همان‌طور که طرفین یک رابطه حقوقی به موجب قرارداد می‌توانند برای نقض تعهدات قراردادی یا تأخیر در انجام آنها وفق ماده ۲۳۰ قانون مدنی وجه التزام تعیین کنند، حاکم نیز از باب ولایت بر ممتنع قادر خواهد بود ضمن تعیین این نوع وجه التزام محکوم‌علیه را مجبور به انجام تعهد کند. آن چنان که قادر است از این باب و برخلاف میل متعهد له به مدیون، با توجه به وضعیتش، مهلت عاده داده یا قرار اقساط دهد (ماده ۲۷۷ قانون مدنی). با وجود این، حتی در فرض پذیرش این راهکار در اجرای تعهداتی که شخصی غیر از متعهد قادر به انجام آن نیست، به نظر می‌رسد اجرای مستقیم سایر انواع تعهدات به دلیل عدم پیش بینی چنین ضمانت اجرائی در مقررات و قوانین با مانع مواجه است و محکوم له صرفاً قادر است از زمان مطالبه و استحقاق یا تسجیل دین، از باب تسبیب یا تقصیر، از متعهد متمکن خسارت دریافت کند (ماده ۵۱۵ ق آدم). این خسارت در دعاوی ای که موضوع آن دین و از نوع وجه رایج است، در صورت تغییر در شاخص قیمت سالانه از زمان سررسید تا هنگام پرداخت و پس از مطالبه بر پایه تغییر شاخص سالانه اعلامی از سوی بانک مرکزی محاسبه می‌شود (ماده ۵۲۲ این قانون).

با وجود این، در حالی که ضمانت اجرای مالی و مدنی اعمال فشار بر محکوم‌علیه در نظام قضایی ایران دچار ایرادات و نقص‌هایی است، مقنن با وضع قوانین خاص اقدام به تعیین ضمانت اجرای بدنی و کیفری (حبس) برای محکومیت‌های مالی کرده است (ر.ک: ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۷۷). این اقدام مقنن که به نظر می‌رسد برای رفع نقص ضمانت اجرای مالی و مدنی پیش بینی شده محل نقد است چه، با عدم توجه به ضمانت اجرای مالی و مدنی در این‌گونه تعهدات، به سوی ضمانت اجرای شدیدتر بدنی

۱. «در موردی که موضوع تعهد عملی است که انجام آن جز به وسیله شخص متعهد ممکن نیست، دادگاه می‌تواند به درخواست متعهدله در حکم راجع به اصل دعوی یا پس از صدور حکم مدت و مبلغی را معین نماید که اگر محکوم‌علیه مدلول حکم قطعی را در آن مدت اجرا نکند، مبلغ مزبور را برای هر روز تأخیر به محکوم‌له بپردازد».

و کیفری روی آورده و بستر سلب حقوق و آزادی‌های مدنی را فراهم کرده است.^۱ پرواضح است که سلب این حقوق اثری سنگین‌تر بر متعهد دارد و به هر روی در مورد اجرای مستقیم تعهداتی که شخص متعهد باید انجام دهد، قابل اجرا نیست. اگر چه آن‌چنان که در سطور آتی خواهیم دید با صدور بخشنامه اخیر الصدور رئیس قوه قضائیه کاربرد این روش کیفری نیز محل تردید قرار گرفته است.

سهولت گریز از اجرای رای مالی به موجب تمسک به قواعد اثبات اعسار و تقسیط محکوم به، مانع دیگری مقابل اجرای موثر رأی در نظام حقوقی ایران است. اگر چه فراهم آوردن امکان اثبات تنگدستی از جهت احترام به حقوق انسان شایسته است اما، در نظام حقوقی که هیچ‌یک از مقامات متولی اجرای رای مدنی دارای اختیارات قانونی برای گردآوری اطلاعات مالی محکوم‌علیه نیستند و دادستان بر نحوه اجرای نظم عمومی در فرایند اجرا نظارتی ندارد و نظام اجرای آرا مبتنی بر ابتکار عمل محکوم‌له در شناسایی و معرفی اموال محکوم‌علیه است و راهکاری برای پیشگیری و جلوگیری از اختفای اموال یا انتقال صوری آن‌ها از سوی محکوم‌علیه به دیگران، جز برخی ضمانت اجراهای کیفری که در آن‌ها نیز اثبات ادعا بر دوش مدعی است (از جمله مواد ۳۴ و ۳۵ ق ا.م و ماده ۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ۱۳۷۷)، راهکار مناسب دیگری وجود ندارد و به‌طور کلی از هیچ مقام و مرجعی برای معاضدت و کمک به محکوم لهم در این خصوص نمی‌توان قانوناً انتظاری داشت، پیش بینی امکان گسترده اثبات تنگدستی موجب سوء استفاده و در نتیجه ایجاد مانع در اجرای آرا می‌شود. به‌ویژه آنکه در قوانین و مقررات کنونی ناظر بر اثبات اعسار، برخلاف روش پیش بینی شده در ماده ۶۹۷ ق آ.م سابق مصوب ۱۳۱۸ (هر چند در خصوص اعسار از پرداخت هزینه دادرسی)، دادستان به عنوان نماینده مدعی‌العموم و پاسدار حقوق و نظم عمومی طرف این قبیل دعاوی قرار نمی‌گیرد و آئین دادرسی اثبات اعسار و تقسیط نیز صرفاً بر دلیل شهادت (که به راحتی قابل تأمین و حتی سوءاستفاده است) متکی شده است که از حیث وزن دلیل فرایند اثبات را بسیار ساده می‌کند. رای وحدت رویه شماره ۷۲۲ هیئت عمومی دیوان عالی کشور نیز مشکل دیگری است در مقابل اجرای موثر رای مدنی که برای

۱. در این جا باید به ماده ۱۱ میثاق حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ که کشور ما نیز بدان ملحق شده و به تصویب مجلسین وقت رسیده استناد کرد: «هیچ کس را نمی‌توان تنها به این علت که قادر به اجرای یک تعهد قراردادی نیست زندانی نمود». اگر چه میثاق از «عدم قدرت اجرای یک تعهد قراردادی» سخن می‌گوید، پس از الحاق به این سند «قانون منع توقف اشخاص در قبال تخلف از انجام تعهدات و الزامات مالی» در سال ۱۳۵۲ به تصویب رسید؛ یعنی بسیار گسترده‌تر از مفهوم تعهد قراردادی. بخشی از آن قانون در ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی از سر گرفته شد.

خواننده تسهیلات بیشتری را فراهم کرده است؛^۱ تسهیلاتی که به نظم اقتصادی صدمه وارد می‌کند و ممکن است موجب رکود معاملات اعتباری شود، به‌ویژه آنکه شاهد صدور بخشنامه‌ای از سوی رئیس قوه قضائیه هستیم که اصل اعسار را تقویت می‌کند.^۲

این ایرادات و نابرابری ایجاد شده میان محکوم له و محکوم علیه در خصوص ادعای مستثنیات دین بودن مالی از اموال محکوم علیه یا بدهکار نیز وجود دارد (مواد ۴۹ ق ا م و ماده ۵۲۳ به بعد ق آدم). بر این اساس، اگرچه ادعای مستثنیات دین بودن یک مال ریشه در حق حیات، شرافت و کرامت انسانی دارد (شاه‌حسینی، ۱۳۸۹: ۲۹ تا ۳۳)، تسهیل در فرایند اثبات این ادعا با همان حقوق محکوم له متزاحم است. به بیان دیگر، محکوم له نیز از حق حیات، کرامت و شرافت برخوردار است که بی‌گمان از عدم پیش‌بینی سازوکارهای گردآوری اطلاعات مالی محکوم علیه و عدم نظارت بر فرایند اجرا و وجود نقص در ضمانت اجرای مالی و مدنی متأثر می‌شود.

طبع برخی از رسیدگی‌ها و تصمیمات نیز موجب شده موانعی دیگر فراروی امکان اجرای موثر آرا در نظام قضایی ما قرار گیرد. اجرای آرا غیابی با توجه به شمار زیاد آن‌ها

۱. رای شماره ۷۲۲-۱۳۹۰/۱۰/۱۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشور: «استفاد از صدر ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ و لحاظ مقررات قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ این است که دعوی اعسار که مدیون در اثنای رسیدگی به دعوی داین اقامه کرده قابل استماع است و دادگاه به لحاظ ارتباط آن‌ها باید به هر دو دعوی یکجا رسیدگی و پس از صدور حکم بر محکومیت مدیون در مورد دعوی اعسار او نیز رای مقتضی صادر نماید». به این رای از جهات متعدد ایراد وارد است: ۱) استناد هیئت عمومی دیوان به ماده ۲۴ صحیح نیست چه این ماده در باب صلاحیت دادگاه است؛ ۲) نمی‌توان میان اعسار و ادعای دین چه از منظر وحدت منشا و چه از جهت ارتباط کامل پیوندی دید؛ چه منشا (سبب) اعسار خواننده دعوی خواهان یا سبب آن نیست و ارتباط کامل موضوع شق اخیر ماده ۱۴۱ میان این دو دعوا قابل تحقق نمی‌باشد چه اعسار موجب لطمه به اصل حقانیت خواهان اصلی نمی‌گردد؛ ۳) اعسار برای مسلم شدن نیاز به قطعیت طلب دارد حال اگر بتوان با این رای قبل از تسجیل دین و قطعیت رای ناظر به آن ادعای اعسار کرد، آیا مدیون می‌تواند پیش از دادخواهی دائن از دادگاه، درخواست صدور حکم به اعسار کند؟ برای نمونه شوهری در این شرایط تعیین مهریه‌های عجیب و افزایش قیمت لجام گسیخته سکه، پیش‌دستانه به دادگاه برود و قبل از مطالبه مهریه از سوی همسرش، تقاضای صدور حکم به اعسار نماید؟ آیا در این وضعیت امکان استفاده از مهلت عادلانه فراهم نیست؟ (درباره این مهلت و شرایط آن ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۷۹، ۱۴۰ به بعد؛ و نیز برای مطالعه تطبیقی ر.ک: اسماعیل آبادی، ۱۳۸۵، ۱۶۷ تا ۱۴۵).

۲. رئیس قوه قضائیه نیز در یک بخشنامه به نحوی پیش‌رفته‌اند که موجب تقویت تفسیر اصل بر اعسار گردیده، اگر چه برخی قضات آن را منصرف از قابلیت معارضه با قوانین و مقررات دانستند (ر.ک: بخشنامه شماره ۱۰۰/۱۵۴۵۸/۹۰۰۰/۴/۳۱-۱۳۹۱). اداره حقوقی قوه قضائیه نیز مبادرت به صدور نظریه‌ای نموده که به نظر مسئله اجرای موثر رای را حل نمی‌کند (ر.ک: نظریه شماره ۷/۱۱۱۴-۱۳۹۱/۶/۵). چه، قوانین مربوط ساکت، مجمل یا ناقص نبودند تا نوبت مراجعه به منابع برسد و همچنین، نظریه حاضر تبعیض‌آمیز است برای این که میان محکوم لهم تبعیض بی‌مورد ایجاد می‌کند (چیزی که با اجرای موثر ناسازگار است) حال آن که مستمسک محکوم لهم حکم دادگاه است و تنوع منشای دین نباید چنین اثری بر وضعیت اقتصادی آن‌ها داشته باشد. وانگهی با ماده ۱۱ ميثاق به شرح قبل، در تعارض است. در وضعیت فعلی که نظام حقوقی ایران برای اجرای موثر رای دچار برخی ایرادات است، در موثر بودن این قبیل اقدامات تردید است.

چالش بزرگی در هر نظام حقوقی است. بر این اساس، ارزیابی امکان اجرای موثر رای غیابی در هر نظام حقوقی تا حد زیادی پیچیده است. وانگهی، محکوم‌له در برخی نظام‌های حقوقی همچون حقوق ایران مجبور است برای جمع بین دو حق برای اجرای این قبیل آرا به دادگاه تضمین بسپارد (تبصره ۲ ماده ۳۰۶ ق آ.د.م).

به واقع مانع اصلی اجرای آرا غیابی اصل بنیادین احترام به حقوق دفاعی است که ایجاب می‌کند جوانب احتیاط نسبت به غائب رعایت شود. این احتیاط موجه به خودی خود با ایرادی مواجه نیست و مانعیت آن در برابر اجرای موثر رای قاطع است؛ اما به نظر می‌رسد اتخاذ برخی روش‌ها در افزایش شمار آرا غیابی مالی بی‌تاثیر نباشد. برای نمونه در نظام حقوقی ایران واخواهی و تجدیدنظرخواهی بر اجرای رای اثر تعلیقی دارند (تبصره ۱ ماده ۳۰۶ و ماده ۳۴۷ ق آ.د.م) از این رو، مدیون در یک محاسبه کوچک، ارزش اقتصادی غیابی شدن رای نسبت به حضوری بودن آن را دریافته و برای خرید زمان از شرکت در دادرسی خودداری می‌کند. با این کار، هم حق دارد به دو طریق نسبت به آن رای شکایت کند و هم زمان بیشتری برای گریز از فشارهای احتمالی پرداخت محکوم به مالی در اختیار خواهد داشت و هم این که امکان اجرای عادی و بدون معرفی ضامن معتبر رای را از محکوم‌له سلب می‌کند. از این رو، برای این که بخشی از این مانع بر طرف شود به نظر می‌رسد بایسته است مقنن یکی از دو طریقه شکایت از رای غیابی را حذف کند تا بدین وسیله از زمان‌خوری مدیون جلوگیری شود؛ راهکاری که پیش از این نه با این هدف، بلکه به ظاهر با هدف تسریع در رسیدگی و کاهش هزینه‌های دادگستری، در مواد ۱۷۴ و ۱۷۵ ق آ.د.م سابق با اصلاحات سال ۱۳۴۹ پیش‌بینی شده بود.^۱ مطابق این مواد واخواهی مخصوص احکامی بود که قابل پژوهش‌خواهی نبودند و این معنایی نداشت جز حذف مرحله واخواهی در فرض امکان پژوهش‌خواهی از رای. (ر.ک: رضایی نژاد؛ ۱۳۹۰، ۱۷۳ به بعد)

نتیجه

موثر بودن اجرا بخشی از معنای دادرسی منصفانه است که در کنار حق دادخواهی، اصل بی‌طرفی و استقلال قاضی و دادگاه و رعایت حقوق دفاعی موجب تحقق حمایت حقوقی از شهروندان در هر جامعه می‌شود. نظام اجرای آرای مدنی کشور ما، از جهات متعدد نارسا و

۱. ماده ۱۷۴: «محکوم‌علیه غائب می‌تواند ظرف ده روز پس از ابلاغ حکم غیابی دادخواست پژوهشی به مرجع رسیدگی پژوهشی تقدیم دارد [...]». ماده ۱۷۵: «[...] دادن دادخواست پژوهشی مانع اجرا حکم غیابی که قطعی محسوب شده نخواهد بود مگر آن‌که از دادگاه مرجع رسیدگی پژوهشی قرار قبول دادخواست پژوهشی صادر شود دعوی عدم اطلاع از رأی با انقضای ده روز از اولین ابلاغ واقعی برگ اجرائیه یا اخطاریه‌های اجرائیه مسموع نخواهد بود». این ترتیب تا زمان تصویب لایحه تشکیل دادگاه‌های عمومی (مصوب شورای انقلاب اسلامی ۱۳۵۸) لازم الاجرا بود.

- ناکارآمد است به نحوی که میان روش‌های نیل به محکوم به و گریز از پرداخت آن تعادلی نیست از این رو برای اصلاح قوانین پیشنهاد می‌شود:
- از وابستگی تام نظام اجرای احکام مدنی به ابتکار عمل خصوصی محکوم‌له کاسته شود؛
 - استقلال مامور اجرا تضمین شده و از تداخل وظائف اشخاص درگیر در فرایند اجرا با سایر وظایف اداری و قضایی جلوگیری شود؛
 - اجرای رای به قضات مجرب سپرده شود و دادستان عمومی ناظر اجرای صحیح قوانین و نظم عمومی در فرایند اجرا باشد؛
 - برای اشخاص درگیر در امر اجرا همچون قاضی، مدیر اجرا یا داورز قدرت جستجوی وضعیت مالی محکوم‌علیه پیش‌بینی شود؛ از توانایی‌های دادستانان برای تعیین وضعیت مالی محکوم‌علیه استفاده شود؛
 - ضمانت اجراهای مالی و مدنی مانند جریمه تأخیر و خسارت به جای فشارهای بدنی و کیفری مورد توجه قرار گیرد تا زمینه صدور بخشنامه‌هایی که محتوای آن ظن اصل بودن اعسار را تقویت می‌کند منتفی شود؛
 - شهادت برای اثبات به معسر بودن نباید موثرترین عامل باشد از این رو، تمسک به این روش پس از جستجوی کافی دارایی‌های محکوم‌علیه تجویز شود؛
 - با پیش‌بینی سامانه‌ای مطمئن، از اختفای اموال محکوم‌علیه جلوگیری شود تا بیهوده ادعای مستثنیات دین بودن یک مال مطرح نشود؛
 - همچون اقدام مقنن در سال‌های گذشته، رای غیابی قابل تجدیدنظر، تنها به طریقه اخیر قابل شکایت باشد تا باب سوء استفاده و اطاله دادرسی بسته شده و غیابی بودن یک رای برای مدیون واجد ارزش اقتصادی نباشد؛
 - با پیش‌بینی مشوق‌های اجتماعی و مالی، بستر اجرای ارادی رای بیشتر فراهم شود؛ برای نمونه برای اجرای ارادی رای، ارزش اقتصادی تعیین شود.

منابع و مأخذ

الف- فارسی

- اسماعیل آبادی، علی رضا. (۱۳۸۵)، مطالعه تطبیقی مهلت عادل، اندیشه‌های حقوق خصوصی، شماره ۱۱، پائیز و زمستان.
- اعلامیه اسلامی حقوق بشر، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۲۷، سال ۱۳۷۰.
- الماسی، نجادعلی. (۱۳۳۹)، شناسایی و اجرای احکام مدنی خارجی در حقوق فرانسه و حقوق انگلیس و آمریکا، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۲۵.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۸)، اجرای احکام، دایره المعارف علوم اسلامی، قضایی، جلد ۱، تهران: گنج دانش.

- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۶)، اجرای احکام، دایره المعارف حقوقی، دانشنامه حقوقی، تهران: امیرکبیر.
- حسینی، سید محمد رضا، (۱۳۸۷)، قانون اجرای احکام مدنی در رویه قضایی. زیر نظر دکتر محمد صالحی راد، تهران: نگاه بینه.
- حیاتی، علی عباس، (۱۳۹۰)، اجرای احکام مدنی در نظم کنونی. تهران: میزان.
- رستمی، ولی و سپهری، کیومرث (۱۳۸۹)، اجرای احکام مدنی علیه اشخاص حقوقی حقوق عمومی (موانع و راهکارها)، فصلنامه حقوق، دوره ۴۰، شماره ۲، تابستان.
- رضایی نژاد، همایون و رضایی نژاد، امیر حسین (۱۳۹۰)، حکم غیابی: حرکت از مبانی به سمت رویکرد نوین، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۵، پائیز.
- شاه حسینی، رضا (۱۳۸۹)، مستثنیات دین در حقوق ایران، نگرشی کاربردی، تهران: جاودانه.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۸)، آئین دادرسی مدنی. تهران: دراک، جلد ۱، چاپ ۲۱.
- صفایی، سید حسین، (۱۳۷۰)، حقوق بشر در اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۲۷.
- عمید زنجانی، آیت الله عباسعلی، (۱۳۷۰)، تاریخچه حقوق بشر در اسلام، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۲۷.
- غمامی، مجید و محسنی، حسن (۱۳۹۰)، آئین دادرسی مدنی فراملی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹)، حقوق مدنی، نظریه عمومی تعهدات، تهران: دادگستر.
- کیوانفر، دکتر شهرام ۱۳۹۰، مبانی فلسفی تفسیر قانون با مقدمه استاد دکتر ناصر کاتوزیان، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- لایحه قانونی اجرای احکام، جعفری لنگرودی، دکتر محمد جعفر، دایره المعارف حقوقی، دانشنامه حقوقی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۶، چاپ ششم، (دوره ۵ جلدی)، جلد اول.
- محسنی، حسن (۱۳۸۹)، اداره جریان دادرسی مدنی، برپایه همکاری و در چارچوب اصول دادرسی، با دیباچه استاد ناصر کاتوزیان، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- مدنی کرمانی، عارفه (۱۳۸۵)، اجرای احکام مدنی، تهران: مجد.
- مهاجری، علی (۱۳۸۳)، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، تهران: فکر سازان.

ب- خارجی

- Cadiet, Loïc et Jacques Normand, Soraya Amrani Mekki. (2010), *Théorie générale du procès*. Paris : Puf.
- Donnier, Marc et Jean-Baptiste Donnier.(2008), *Voies d'exécution et procédures de distribution*. Paris : Litec.
- Guinchard, Serge et alii.(2007), *Droit processuel*. Paris : Dalloz.
- Hébraud, Pierre. 1957, *L'exécution des jugements civils, Cinquièmes journées de droit Franco-Latino-Américaines*. in: Revue internationale de droit comparé, vol. 9, n° 1, Janvier-Mars.
- Kerameus, Konstantinos D. (2002), *Enforcement Proceedings*. In: International Encyclopedia of Comparative Law, Volume XVI, Civil Procedure, and Chapter 10, Martinus Nijhoff Publishers.
- Hornsby v. Greek. 19 march 1997, § 40, GACEDH n°32 / CEDH, 19 mars 1997, Hornsby c/ Grèce.
- Théry, Philippe. (2004), *V° Exécution des décisions de justice*. in: Cadiet, Loïc, (dir.), Dictionnaire de la justice, Paris : Puf.
- Van Compernelle, Jean.(2005), *Les effectivités d'une nouvelle garantie du procès équitable : le droit à l'exécution du jugement*. in: Mélanges Giuseppe Tarzia, Milan : Giuffrè editore, t. 1.
- Vincent, Jean et Jacques Prévault. (1991), *Voies d'exécution et procédure de distribution*, Paris : Dalloz, 19^e éd.
- Wiederkehr, Georges et Dominique D'Ambra. 1994, *V° Exécution des jugements et des actes*. In : Répertoire de procédure civile Dalloz, Paris : Dalloz.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

- «اصول تضمین کننده عملکرد دموکراتیک در دادرسی و اصول مربوط به ویژگی‌های دادرسی مدنی»، سال ۸۵، شماره ۷۴. «نظام‌های دادرسی مدنی» سال ۸۶، شماره ۱. «عدالت آئینی: پژوهشی پیرامون نظریه‌های دادرسی عادلانه مدنی» سال ۱۳۸۷، شماره ۱. «معاهده برن برای حمایت از آثار ادبی و هنری (۱)» سال ۱۳۸۸، شماره ۲. «معاهده برن برای حمایت از آثار ادبی و هنری (۲)»، سال ۱۳۸۸، شماره ۳. «مطالعه تطبیقی راهکارهای جبران زیان ناشی از سبب مجمل و ناشناس در مسئولیت مدنی» سال ۱۳۸۹، شماره ۱. «اصل ابتکار عمل خصوصی اصحاب دعوا در دادرسی مدنی و استثنایها و قیدهای آن» سال ۱۳۹۱، شماره ۱.